



الین گرند
ترجمہ امیر کشفی

آنچه در پی این یادداشت می‌آید، متن کاملِ گفت‌وگوی اِلین گِرَند (Elaine Grand) با برتراند راسل است که در سال ۱۹۵۹ انجام شد و در برنامهٔ کلوزآپ سی‌بی‌سی به نمایش درآمد. راسل در این مصاحبه در بابِ دورانِ کودکی‌اش، آموزش، خطرِ جنگِ هسته‌ای، جنبشِ خلعِ سلاحِ هسته‌ای و موضعش در قبالِ دین سخن می‌گوید.

امید است که این محاضرةٔ موجَز بر فهمِ اندیشه‌های او بیفزاید.

بہار ۱۳۹۱



راسل: بله. هرچند برادری داشتم ۷ سال بزرگتر از خودم، اما او غالباً در مدرسه یا دانشگاه بود؛ از این رو، نقش مؤثری در دورهٔ کودکی من نداشت.

گرنند: بنابراین، هیچ هم‌بازی و دوستی نداشتید و تنها بودید؟

راسل: بله، از قرار معلوم اینچنین است؛ اما من این امر را نمی‌دانستم. منظورم این است که بدان واقف نبودم. کودکان بر چیزی واقف نیستند که همیشه بوده است.

گرنند: در چند سالگی خواندن آموختید؟

راسل: به گمانم کم و بیش ۵ ساله بودم.

گرنند: و خواندن چه کتاب‌هایی در دوران کودکی و نوجوانی بر شما تأثیر کرد؟ این شوق و اشتیاق به دانش و معرفت را در شما پدید آورد؟

راسل: اشتیاق به دانش و معرفت از کتاب حاصل نمی‌شود. من به نوعی این شوق را داشتم؛ به گمانم این امری درونی و ذاتی‌ست. و گمان نمی‌کنم که کتابی در دورهٔ کودکی در من مؤثر آمد، اما در نوجوانی بغایت؛ در نوجوانی وسیعاً مطالعه می‌کردم.

گرنند: در دوران نوجوانی، کدامیک از مردان بزرگ آن زمان بر شما تأثیر کرد؟

گرنند: لُرد راسل، در کجا آموزش دیدید؟

راسل: در خانه، از معلمین سرخانه. من رهسپارِ مدرسه نشدم.

گرنند: به گمان شما این شیوهٔ آموزش ارجح است؟

راسل: بسته به خواست شماست. از نظر تحصیل دانش و معرفت، مُرَجِّح است. بدون شک، من بیش از آنچه می‌توانستم در مدرسه بیاموزم، در خانه حاصل کردم؛ اما به طور قطع، از نظر تمتع و برخورداری از روابطِ دوستانه با سایر افراد، ارجح نیست.

گرنند: پس، دورهٔ کودکی شما دورهٔ بسیار به قاعده و منضبطی بود؟ شیوه‌ای که پرورش یافتید؟

راسل: بله، من با انضباطی بسیار سخت و به دستِ مادر بزرگی اسکاتلندی پرورش یافتم که پیرو کلیسای پرسبیتری (Presbyterian) و دارای اخلاقیات خشک و سختِ آیینِ پرسبیتری بود. برای مثال، تمامِ طعامِ ما بغایت ساده بود و اگر هم مختصر طعامی لذیذ یافت می‌شد، صرفاً مختص بزرگسالان بود؛ چون بر آن بودند که هرآنچه یک کودک بهر خوردن دوست بدارد، بدون شک برای منشِ اخلاقی او زیان‌بار است!

گرنند: در این صورت، در دورانِ کودکی مایهٔ شادی و لذتِ شما چه بود؟

راسل: لذاتی وافر داشتم، چون باغی بس وسیع و دل‌انگیز بود که در آن می‌توانستم، هر آنقدر که می‌خواستم، به تنهایی بازی کنم. در آن ایام سخت به سُرُسره‌بازی [روی یخ] علاقمند بودم؛ زمستان‌ها نیز بیش از معمول سرد و مدید بود و من بغایت سُرُسره‌بازی می‌کردم و لذتی می‌بردم به راستی وافر.

گرنند: می‌گویید در باغ یکه و تنها بازی می‌کردید. کودکی تنها و منزوی بودید؟

راسل: جان استوارت میل [فیلسوف، اقتصاددان و سیاستمدار عصر ویکتوریایی بریتانیا]. به گمانم او یگانه هم روزگرم بود که بر من تأثیر کرد. پیش از آن و پیش از هر کس دیگری شیلی [شاعر انگلیسی] در من مؤثر آمد.

گرند: به طور حتم، اولین بار در دوران نوجوانی بود که ریاضیات شما را شیفته و شیدا کرد؟

راسل: نخستین بار ۱۱ ساله بودم که ریاضیات مرا شیفته و شیدا کرد.

گرند: ریاضیات در خود چه داشت که شما را شیفته و شیدا کرد؟ روزی - لحظه‌ای را به خاطر دارید که به خود گفتید این است آنچه می‌خواهم هرچه بیشتر درباره‌اش بدانم؟

راسل: بله. برادرم تعلیم اصول هندسه اقلیدس را بر من آغاز کرد. و آن لحظه‌ای که تحصیل اقلیدس را آغازیدم، چه گوهر دلربایی می‌نمود. در جهان چیزی را اینچنین نیکو نیافتم، چون مسائل را اثبات می‌کرد و چنین می‌نمود که حصول چیزی اثبات شده و مُحَقَّق بغایت نیکوست.

گرند: به طور حتم، تعلیم و تربیت - تعلیم و تربیت نوجوانان و جوانان - در نظر شما مهمترین چیز در جهان است؟

راسل: من نمی‌دانم که آیا مهمترین چیز است یا نه؛ اما به گمانم - بدون شک - این امر بسیار مهم است.

گرند: مگر نه آنکه یگانه امید ما به تغییر جهان به سوی آن الگویی که به گمان شما برای جمیع آدمیان سودمند است، از طریق تعلیم و تربیت حاصل می‌شود؟

راسل: به طور قطع، این دو عمل به کلی متفاوت است. نخست آموزش است و سپس ساخت منش؛ و این‌ها یکسان نیستند. اما به گمان من، هر مقدار که دانش در جهان افزایش می‌یابد، یافتن طُرُق سریعی

برای انتقال دانش بسیار حائز اهمیت است. چنانچه بخواهیم مردم نامُطَّلَع از امور مهم نباشند، بایستی بیش از پیش طُرُقی سهل و آسان برای آموزش فراهم کنیم. و اما در باب دیگر امور؛ به گمانم امر مهم مردم را آموختن این است که در جهان جدید وابستگی متقابل بیش از پیش و به انتها درجه وجود دارد و منافع هر یک از ما همانند منافع همگان است؛ و دوران منازعه و جدال بسرآمده است، یا بایستی بسرآید؛ و تداوم منازعه و جدال به زندگی در جهانی قدیمی و پیشاصنعتی می‌رسد.

گرند: بنابراین، تعلیم و تربیت باید اینگونه باشد؟

راسل: بله.

گرند: و به گمان شما در حال حاضر تعلیم و تربیت چگونه است؟

راسل: تعلیم و تربیت در وضع موجود، در وهله نخست فنون مختلفی است برای کسب معاش بیشتر؛ و سپس دسته‌ای از دروغ‌ها که بر اساس آن گمان می‌کنید که مهمترین کاری که می‌توانید انجام دهید، همانا کُشتن بیگانگان است!

گرند: کمتر از یکسال پیش، شما در خطابه جنبش خلع سلاح هسته‌ای باز نمودید که «در وضع موجود به نظر می‌رسد که یک شانس پنجاه‌پنجاه وجود دارد که آیا تا ۴۰ سال آینده هیچ آدمی وجود خواهد داشت یا نه.» به گمان شما از آن زمان تاکنون شانس ما افزایش یافته است یا کاهش؟

راسل: این مسئله‌ای است که فقط از طریق آزمایش می‌توان آن را بررسی کرد؛ و من امیدوارم که چنین آزمایشی هیچگاه انجام نگیرد. ما نمی‌دانیم. به گمانم اگر جنگ هسته‌ای فردا آغاز شود، چند نفری در نیم‌کره جنوبی زنده خواهند ماند؛ اما اگر یک چنین

راسل: بله. یک آدم معمولی، آدمی عامی، این امر را نادیده می‌گیرد و به دل می‌گوید «وَه! چه موضوع ملال‌آوری. به جرأت می‌گویم چنین چیزی روی نخواهد داد.»



گرند: پس، تصور می‌کنید در فعالیت‌های خود در راستای خلع سلاح هسته‌ای هیچ توفیقی نیافته‌اید؟

راسل: نه، نمی‌شود گفت هیچ؛ چون در وهلهٔ نخست، ما جمیع دانشمندان را به شدت شورانیده‌ایم و این کار بسیار مهمی‌ست که انجام پذیرفته است. پس از آن، بتدریج این امر را در میان مردم عامی نیز می‌گسترانیم؛ هرچند در حال حاضر چنین نکرده‌ایم، اما به گمانم به‌هنگام قابل اجراست.

گرند: اما به گمان من، اگر می‌گویید فقط یک شانس پنجاه‌پنجاه برای ادامهٔ حیات وجود دارد، دیگر نمی‌توان منتظر رَشی این هشدار به میان همهٔ مردم ماند؟

راسل: درواقع، چون همه چیز به این امر بسته است که آیا یک جنگ هسته‌ای واقع خواهد شد یا نه؛ و به گمانم احتمالاً تا ۱۰ سال آینده یک چنین جنگی روی نخواهد داد؛ و طی آن ۱۰ سال می‌توان کارهای بسیاری انجام داد.

گرند: به گمان شما مطالبهٔ توقف کامل آزمایش‌های هسته‌ای به جای خلع سلاح کامل، از یک جهت موجب تضعیف فعالیت‌های شما شده است؟

راسل: درواقع، دو نکته در باب آزمایش‌های هسته‌ای وجود دارد. نخست آنکه هر آزمایشی به سبب گرد و غبار اتمی زیان‌آور است و موجب سرطان‌های متعدد و کندذهنی می‌شود. ما کم و کیف آن را نمی‌دانیم، چون این چیزها به صورتی واقع می‌شود که تحقیقاً نمی‌دانیم

جنگی ۱۰ سال دیگر واقع شود، شاید هیچ‌کس زنده نماند؛ چون مدام بکار ساخت سلاح‌های مخرب‌ترند.

گرند: آنچه برای من قابل فهم نیست، این است که به گمانم تقریباً تمام دانشمندان، فیزیکدانان و

متخصصان ژنتیک در جهان - آن افرادی که کارشناس و مورد احترام ما هستند، کسانی که چگونگی و پیامدهای جنگ هسته‌ای را می‌فهمند - باز نموده‌اند که «اگر این کار را انجام دهید، جهان را نابود خواهید کرد.» چرا هیچ اتفاقی نمی‌افتد؟ چرا سیاستمداران هشدار دانشمندان را نادیده می‌گیرند؟ چرا شهروندان معمولی هشدار دانشمندان را نادیده می‌گیرند؟

راسل: بگذارید نخست سیاستمداران را در نظر بگیریم. سیاستمداران شماری دانشمند مطیع را نزد خود نگه می‌دارند و حمایت می‌کنند که نقیض آن چیزی را می‌گویند که یک دانشمند بی‌طرف و بی‌غرض می‌داند که حقیقت دارد؛ و همچنین ایشان خوش دارند به عوض افراد بی‌طرف رأی افراد مطیع خود را باور دارند. و اما، پاره‌ای از دانشمندان مزدبگیر و در استخدام دستگاه حکومتی هستند و البته پاره‌ای هم چنین نیستند. دانشمندانی که مزدبگیر نیستند، در مجموع باهم هم‌داستان هستند؛ دانشمندان مزدبگیر نیز هم بر این منوال. واقعاً، این امر حقیقت دارد. عامهٔ مردم هم در نمی‌یابند که اینان از بهر مال و متاع دروغ می‌گویند؛ دروغ‌های پیشه‌ای، چون همین جاست که کسب معاش می‌کنند - درست مثل کشیشان. و تا آنجا که به عموم مردم مربوط می‌شود، کل موضوع را نامطبوع می‌یابند و از تأمل در باب آن امتناع می‌کنند.

گرند: بنابراین، به گمان شما عامهٔ مردم به سادگی کل مسئله را نادیده می‌گیرند؟

که درست همان احساسات در میان کمونیست‌های صادق هم وجود دارد. آنان نیز بر آنند که مُردن بهتر است از زندگی زیرِ لَوایِ جهانِ سرمایه‌داری. درواقع، هر دو عقیده احمقانه است، آنگاه که آن‌ها را به وِرایِ خودتان بسط بدهید. شما کاملاً حق دارید زندگی خود را فدا کنید، اما به هیچ روی حق ندارید زندگی کلِ نوع بشر را فدا کنید.

گرنند: لُرد راسل، می‌دانم بر این باورید که خلع سلاح یک‌جانبه - اگر انگلستان بمب‌های اتمی را به طور کامل تحویل دهد؛ نه تنها آزمایش‌های هسته‌ای را واگذارد، بلکه تسلیحاتِ خود را هم کاهش دهد - هم بر آمریکا و هم روسیه تأثیر اخلاقی خواهد داشت. شما به این امر باور دارید، اینطور نیست؟

راسل: درواقع، گمان می‌کنم که موضع من در این باب به درستی فهم نشده است. صرفاً تأثیر اخلاقی نیست که در نظر می‌آورم. آنچه موردِ توجه من است، خطرِ گسترش سلاح‌های هسته‌ای به قدرت‌های نو است؛ و این امر نیز قریب‌الوقوع‌ست. به گمانم اگر شمارِ بسیاری از قدرت‌های نو نیز تسلیحاتِ هسته‌ای به دست آورند، آنگاه خطرِ جنگِ هسته‌ای بسیار افزایش می‌یابد. از این رو، به مثابه قدم اول، من خواستارِ محدودسازی سلاح‌های هسته‌ای به روسیه و آمریکا هستم؛ و گمان نمی‌کنم که بریتانیا بدان جهت بتواند جنبشی را رهبری کند؛ نه با تسلیمِ خودخواسته، بلکه بایستی بر اساس یک موافقتِ جهانی بمب‌های اتمی خود را تحویل بدهد. و به گمانم، ما بایستی اعلام کنیم که اگر بتوان به توافقی دست یافت که بر اساس آن فقط روسیه و آمریکا بتوانند بمبِ اتمی داشته باشند، آن را می‌پذیریم و مخالفت نمی‌کنیم.

گرنند: اما من در این کار سودی برای جهان نمی‌بینم. اگر دو اَبَرقدرتِ روسیه و آمریکا همچنان بمب‌های اتمی را حفظ کنند. باز هم خطرِ جنگ با ماست.

که آیا ناشی از آزمایشی هسته‌ای‌ست یا نه؛ اما به گمانم یک برآوردِ معمولی این است که آزمایش‌هایی که تاکنون انجام شده، قطع نظر از اثراتِ ژنتیکی، دست‌کم موجبِ ۵۰ هزار سرطان شده است. دوم آنکه هر موافقتی در بابِ این دست‌امور سودمند خواهد بود و امکانی‌ست برای به توافق رسیدن در بابِ اختتام و برچیدن چنین آزمایش‌هایی؛ و قدمِ اولی‌ست به سوی موافقت‌های بیشتر.

گرنند: دربارهٔ آن افرادی - و چه بسیار عَقَلایی - که واقعاً صادقانه بر آنند که یگانه طریقِ تحصیلِ صلح، تملکِ بمبِ اتمی‌ست به عنوانِ یک رکنِ بازدارنده؛ و حفظِ آن به عنوانِ یک سلاحِ مؤثر و مفید؛ و ضرورتِ تداومِ آزمایش‌ها به منظورِ روزآمدسازیِ آن؛ چه گمان می‌کنید؟

راسل: به گمانم در این باب بایستی به تاریخچهٔ مسابقاتِ تسلیحاتی بنگرید که به وفور هم روی داده است. هر مسابقهٔ تسلیحاتی که تاکنون واقع شده، بدون استثنا به جنگ انجامیده است.

گرنند: و همچنین به گمان من، یک امرِ همگانی دیگر آن است که افرادِ بسیاری صادقانه بر آنند که مُردن بهتر است از زندگی زیرِ لَوایِ آنچه معمولاً بردگی کمونیستی می‌نامند و اعتقاد دارند که تن دادن به زندگی به هر بهایی خلافِ اخلاق است. چه پاسخی برای اینان دارید؟

راسل: بایستی از آنان بپرسیم که آیا گمان می‌کنید یگانه مردمِ جهان هستید؟ منظورم این است که من بشخصه، بی‌شک مرگ را ترجیح می‌دهم بر زندگی تحتِ استبدادِ کمونیستی یا هر استبدادِ دیگری؛ اما گمان نمی‌کنم که بر این اساس حق دارم بگویم همهٔ مردمِ هندوستان هم بایستی بمیرند. من حق ندارم - این تعدی است - بگویم آنان بایستی به خاطرِ اعتقاداتِ من بمیرند. و این نه فقط شاملِ من، بلکه شاملِ جمیعِ مردمِ جهان هم می‌شود. و البته بایستی به خاطرِ سپرد

راسل: درواقع، یگانه امید ما – تسلیحات هسته‌ای رؤیایِ امیدِ نو را ایجاد می‌کند – به فهمِ این امر که مجازات و تاوانِ بلاهت بسیار سخت‌تر است از آنچه پیشتر بوده است؛ و از این رو، یگانه امید ما – یک امیدِ پنجاه‌پنجاه – به این است که سرانجام مردم مجازاتِ تداومِ نفوذ و مرجعیتِ عقایدِ سیاسیِ کهنه را خواهند فهمید که به راستی برای یک عصرِ هسته‌ای شایسته نیست.

گرنند: به گمانِ شما شکلِ حکومتی که در این مورد متصور شدید – حکومتِ فدرالِ جهانی، یگانه حکومت در این جهان – مبنی بر دموکراسی، چنانکه ما می‌شناسیم، خواهد بود یا نه؟

راسل: من نه انتظار دارم مبنی بر دموکراسی باشد نه بر قِسم دیگری، می‌خواهم هر ملت در انتخابِ شکلِ حکومتِ خود کاملاً مُخیر باشد.

گرنند: میل دارید زیرِ لَوایِ چه قِسمِ حکومتی زندگی کنید؟

راسل: دموکراسی را ترجیح می‌دهم.

گرنند: اما با توجه به چیزهای مختلفی که اکنون بیان کردید، به نظر می‌رسد که بر آن بودید که دموکراسی عیبناک است. چنانکه گفتید یک شهروندِ معمولی کمابیش سفيه است؛ و سیاستمداران هم بی‌خردند!



الین گرنند

راسل: در این مورد خطرِ جنگ هست. این کار فقط قدم اول است، راه حل نهایی نیست.

گرنند: پس، راه حل نهایی چیست؟

راسل: راه حل نهایی، اگر بخواهیم بدان دست یابیم، حکومتِ جهانی است؛ یگانه حکومتی که تمام تسلیحات را به دست دارد. این یگانه راه حل نهایی است. اما آنچه اکنون می‌توان آغازید، تغییرِ افکار عمومی و نظرِ حکومتی‌ست؛ و هم آمریکا و هم روسیه را فهمانیدن این واقعیت است که دوستیِ صادقانه با یکدیگر سازگار با منافعِ هر دوی آنهاست. و به گمانم سرانجام می‌توان این امر را به هر دو حکومت فهمانید.

گرنند: در این صورت، بیشتر به خروشچف امید یا اعتماد دارید تا...؟

راسل: نه، من اصلاً در امورِ سیاسی به هیچ‌کس امید یا اعتماد ندارم، به هیچ حزبی؛ اما به گمانم، خروشچف بیشتر بر منافعِ شخصیِ روسیه واقف است تا دالِس بر منافعِ شخصیِ ایالاتِ متحده. به گمانم او کاردان‌تر است.

گرنند: شما بر آنید که آن افرادی که بر ما حکومت می‌کنند و فرمان می‌رانند، و از این رو به زندگی ما شکل می‌دهند، فهم و درایت و گوشِ استماعِ عقل و منطق ندارند. چرا از شرشان خلاص نمی‌شویم؟ حکایتِ بسیار ترسناکی‌ست استماعِ سخنِ فرزانه‌ای که می‌گوید افرادی که بر جهان حکومت می‌کنند، عاقل نیستند!

راسل: درواقع، هرگز عاقل نبوده‌اند. از زمانِ قابیل و هابیل تاکنون، هرگز دوره‌ای نبوده است که افرادی که بر جهان حکومت می‌کنند، عاقل باشند.

گرنند: در آینده هم اینگونه خواهد بود؟

گرند: اما زنان بیشتر بر آنند که آن قسم آزادی که کسب کرده‌اند، نوعی آزادی کاذب است؟

راسل: این از آن روست که نمی‌دانند که در روزگار گذشته زندگی زنان چگونه بوده است.

گرند: چگونه بوده است؟

راسل: منظورم این است که - زنی که بچه‌ای به دنیا می‌آورد، سالی پس از آن تا به علت زایش‌های پی در پی می‌مُرد، زندگی فلاکت‌بار و سختی داشت.

گرند: اما، یقیناً این امر به آزادی هیچ ربطی ندارد و به جلوگیری از حاملگی مربوط است.

راسل: این امر نتیجه آزادی‌ست.

گرند: پس، شما بر آنید که شروع و اشاعه کنترل موالید در آسیا نشانه آن است که زنان آسیایی در حال حاضر به طور کامل از انقیاد آزاد نشده‌اند؟ و فرضاً در طول ۵۰ سال آینده آزاد خواهند شد؟

راسل: من اینچنین گمان می‌کنم. اما به گمانم به کمتر از ۵۰ سال بی‌انجامد، بسیار کمتر.

گرند: گاهی تصور می‌کنم شما زنان را پایین‌تر از مردان می‌پندارید؟

راسل: من؟!

گرند: بله!

راسل: قطعاً اینچنین نیست.

گرند: شما گفته‌اید زنان استعداد خوشبختی - خوشبختی غریزی - ندارند. مردان چنین قریحه‌ای دارند؟

راسل: کاملاً موافقم که دموکراسی بسیار دور از کمال مطلوب است، اما هر نظام دیگری به مراتب بدتر است. این نه بدان معنی‌ست که دموکراسی بی‌عیب و نقص است، بلکه بدین معنی‌ست که دموکراسی، به گمان من، بهتر از هر نظام دیگری‌ست.

گرند: معایب دموکراسی چیست؟ ما ترجیح می‌دهیم چنین گمان کنیم که در جهان غرب درون یک نظام کامل زندگی می‌کنیم.

راسل: این سخن یاهو است، هیچ‌یک از امور انسانی کامل نیست. بدون تردید، نظام دموکراسی ما کامل نیست؛ چون افراد انسانی به طور کامل خردمند نیستند. نمی‌توان انتظار داشت که گروهی مردم، با عقل بسیار محدود، به یکباره چون در حکومتی به هم پیوستند، حکمت تام و تمام از خود نشان دهند. اما به گمان من، می‌توان گفت در یک نظام دموکراتیک احتمال سرکوب بی‌رحمانه اکثریت قاطع مردم بسیار کمتر است از هر نظام دیگری؛ و به دلیل شرارت‌های مخوف نظام‌های غیر دموکراتیک است که من به دموکراسی باور دارم.

گرند: لُرد راسل، شما در طول عمرتان شاهد دو انقلاب اجتماعی بزرگ بوده‌اید. اول، افول نظام طبقاتی حاکم بر این کشور؛ و دوم، نهضت آزادی زنان. تعجب می‌کردم، اگر موافق می‌بودید با آنچه طی ۵۰ سال گذشته بر زنان واقع شده است.

راسل: بله، البته! منظورم این است که به مجرد آنکه بزرگ و بالغ شدم، مدافع سرسخت برابری حقوق زنان شدم که در آن ایام مسئله بسیار پُر تب و تاب‌ی بود. به طور کلی، زنان به امتیازاتی دست یافتند و این ثمرات کمابیش همان چیزی‌ست که انتظار داشتم.

گرند: بنابراین، به گمان شما زنانی که می‌شناسید اکنون نسبت به گذشته خوشبخت‌ترند؟

راسل: بله.

گرند: در نظر شما چه چیز
زنی را جذاب و دلربا می‌کند؟

راسل: وای خدای من!

گرند: در معنای وسیع.

راسل: به هیچ روی

نمی‌توانم این را بگویم، نه! -

به گمانم ترکیبی از ظاهر

جذاب و هوشمندی آن چیزی است که دوست می‌دارم.*

* راسل در مصاحبه با روزنامه کلپلند (Cleveland - 1939)

می‌گوید: «من زنان باهوش را دوست می‌دارم، چون فقط زنی

باهوش می‌تواند مرا برای کیاستم تحسین کند.» - م.

گرند: باز به گذشته بازگردیم و افرادی که شناخته‌اید -

شما بسیاری از مردان بزرگ و بانفوذ جهان غرب را

شناخته‌اید. بیش از همه چه کسی را تحسین کرده‌اید؟

راسل: به گمانم - بدون شک در جهان اندیشه -

بایستی بگویم اینشتن، بدون هیچ شکی. بی‌اندازه او را

تحسین می‌کردم و بسیار دوست می‌داشتیم. بیش از

همه دلپذیر و دوست‌داشتنی بود.

گرند: در مقام یک دوست، چگونه آدمی بود؟

راسل: او بسیار ساده و صمیمی و بی‌تکلف بود. و

هرگز برای خودنمایی سخنی یا کاری نمی‌کرد؛ بلکه

همیشه به راستی صادق و بی‌ریا بود، چون این همان

چیزی بود که می‌اندیشید و بر آن بود.

گرند: می‌توانم دربارهٔ باورهای شخصی شما سؤال

کنم؟ شما مسیحی نیستید؟

راسل: نه.

گرند: چرا مسیحی نیستید؟

راسل: من این گفته را به

خاطر ندارم، امیدوارم که این

سخن را جعل کرده باشید!

چون من چندان بدان باور

ندارم.

گرند: درواقع، این سخن در

کتاب تسخیر خوشبختی

آمده است - در جهان

انگلیسی زبان، زنان کمتر غریزهٔ خوشبختی دارند -

عبارت دقیق آن غریزهٔ خوشبختی است.

راسل: به یاد ندارم چنین چیزی گفته باشم؛ اگر هم

گفته‌ام، به گمانم حرف احمقانه‌ای است!

گرند: به هیچ وجه چنین قصد و منظوری نداشتم.

می‌خواهید بگویید - البته می‌دانم این امر مکدرکننده

است - که این کتاب ۲۰ سال پیش نوشته شده است؟

راسل: بله، البته بیش از ۲۰ سال پیش!

گرند: همچنین گفته‌اید زنان بیش از مردان حسودند،

چون به هر زن دیگری به عنوان یک رقیب نگاه

می‌کنند، در حالی که مردان اینگونه نیستند؟

راسل: به گمانم این امر درست است. مسئله آن است

که معمولاً رقابت جنسی بخش اعظم زندگی یک زن

را تشکیل می‌دهد تا یک مرد؛ و همهٔ زنان به دیگر

زنان به مثابه رقیبان خود می‌نگرند، حال آنکه یک مرد

معمولاً چنین احساسی را فقط نسبت به دیگر افرادی

دارد که به پیشهٔ او اشتغال دارند.

گرند: در این صورت، ما - زنان - چگونه می‌توانیم از

بند این حسد آزاد شویم؟

راسل: با تعلق و وابستگی کمتر به امور جنسی برای

کسب موفقیت.



خاصی به قدر کافی توانایی نداشته باشد و باید اصولی از یک مرجع بیرونی بر او تکلیف شود؟

راسل: به گمانم این امر درست نیست. آنچه از یک مرجع بیرونی بر شما تکلیف شود، هیچ ارزشی ندارد؛ درخور اعتنا نیست.

گرنند: اما، به طور حتم، شما را همچون یک مسیحی تربیت کردند. اولین بار چه وقت تصمیم گرفتید که دیگر نمی‌خواهید به اصول اعتقادی مسیحیت معتقد بمانید؟

راسل: من هرگز چنین تصمیمی نگرفتم، بلکه بین سنین ۱۵ و ۱۸ سالگی تصمیم گرفتم که تمام اوقات فراغتم را صرف تأمل در باب اصول اعتقادی مسیحیت کنم و سعی کنم که بفهمم آیا دلیلی برای باور بدین اصول وجود دارد یا نه؛ و در سن ۱۸ سالگی بود که واپسین این اصول را نیز کنار گذاشتم.

گرنند: به گمان شما این امر در زندگی توانایی خاصی به شما بخشید؟

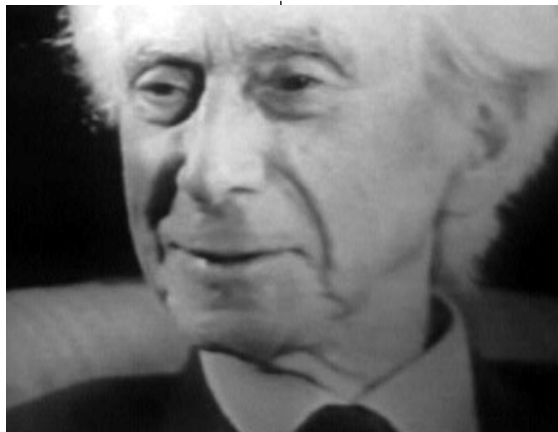
راسل: نمی‌دانم. نه، چنین چیزی نگفتم؛ نه توانایی خاصی نه چیزی مغایر آن. منظورم این است که فقط در طلب دانش و معرفت بوده‌ام.

گرنند: هرچه به پایان عمر نزدیک می‌شوید، آیا اصلاً بیمی از نوعی حیات آخری دارید یا تصور می‌کنید که چنین چیزی معقول باشد؟

راسل: نه، به گمانم این حرف‌ها مهم‌ل و مزخرف است.

گرنند: حیات آخری وجود ندارد؟

راسل: اصلاً و ابداً.



راسل: چون هیچ دلیلی برای باور به هیچ‌یک از اصول اعتقادی مسیحیت نیافتیم. من تمام براهین سنتی اثبات وجود خداوند را بررسی کرده‌ام و به نظرم هیچ‌یک از آن‌ها به لحاظ منطقی صحیح و معتبر نیست.

گرنند: به گمان شما در نظر اکثریت مردم نوعی دلیل عملی برای اتخاذ باور دینی وجود دارد؟

راسل: درواقع، امکان ندارد نوعی دلیل عملی برای باور به چیزی وجود داشته باشد که درست نیست. یا لاقلاً من این را به مثابه امری ناممکن رد می‌کنم. یا چیزی درست است یا نیست. اگر درست باشد، باید آن را باور بدارید و اگر درست نباشد، نباید آن را باور کنید؛ و اگر نتوانید این مطلب را بدانید، چه درست باشد چه نباشد، می‌باید قضاوت در آن باب را مسکوت و معلق بگذارید؛ اما نباید از باوری صرفاً بدان خاطر دفاع کنید که گمان می‌کنید که مفید است نه آنکه درست است، به نظر من این ریاکاری است و خیانتی بنیادین به انسجام فکری.

گرنند: درواقع، منظورم آن کسانی بود که نوعی آیین‌نامه دینی می‌یابند که در طی طریق زندگی به آنان یاری می‌دهد؛ یک مجموعه قوانین به شدت جزمی را بر ایشان تعیین می‌کند، بایدها و نبایدها.

راسل: بله، اما چنین قوانینی به طور کلی نادرست است. شمار بسیاری از آن‌ها بیشتر مُضرند تا مفید. و اینان، اگر این قوانین نامعقول، اخلاقیات سنتی و

تابوهای دوران جاهلیت را کنار بگذارند، احتمال می‌توانند نوعی اخلاقیات عقلانی بیابند که بتوانند بر مبنای آن زندگی کنند.

گرنند: اما شاید یک آدم معمولی برای یافتن یک چنین اخلاقیات شخصی

وافر حاصل کرده‌ام و لذتِ فکری — دریافتن امری که مُحَرِّر بوده است و معمایی؛ و لحظه‌ای که از پسِ فهمِ آن فرا می‌رسد، چه لحظهٔ شادی بخشی‌ست. ■

پایانِ گفت‌وگو

۷ ژانویه ۱۹۵۹ — لندن

گرند: آیا اصلاً بیمی از آن چیزی دارید که در بین بی‌خدایان و لادریانی (Agnostic) مشترک است که در سرتاسرِ زندگی خود بی‌خدا یا لادری بوده‌اند و درست در آخرین لحظه پیش از مرگ به صورتی از دین گرویده‌اند؟

راسل: درواقع، همانطور که می‌دانید، چنین چیزی تقریباً بدان قدر روی نداده است که دینداران گمان می‌کنند؛ چون اغلب دینداران گمان می‌کنند که دروغ گفتن دربارهٔ واپسین دمِ لادریان و امثال اینان یک فضیلت است. درحقیقت، چنین چیزی غالباً روی نداده است.

گرند: و در خاتمه؛ اگر چیزی وجود داشت که می‌توانستید در این جهان از خود یادگار کنید — سوای سخن‌های حکیمانه و آثار و نوشته‌های متعددتان — می‌خواستید چه پیامی را به همهٔ مردم جهان ابلاغ کنید؟

راسل: به گمانم می‌بایستی دو مطلب را بر جمیع مردم جهان تقریر کنم. نخست آنکه، آنگاه که می‌کوشید به حقیقتِ چیزی دست یابید، با تمام توان سعی کنید که امیالِ شخصی خود را کنار بگذارید؛ و دوم آنکه، واقف باشید در جهانِ جدیدِ منازعه و جدال به مرگ و نیستی می‌انجامد و تعاون و همیاری به حیات. ما امکانِ ساختِ جهانی را داریم نیکوتر از آنچه تاکنون بوده و یافت می‌شده است، اگر بتوانیم خویِ منازعه و جدال و تقلا برای استیلایِ بر دیگری را فرو بگذاریم؛ و بعوض، و خاصه در سیاستِ جهانی، تعاون و همیاری بنشانیم.

گرند: چه چیزهایی بوده که در زندگی بزرگترین لذتِ شخصی را به شما بخشیده است؟

راسل: سؤالِ کم و بیش دشواری‌ست، اینطور نیست؟ به گمانم شاید پیش از همه روابطِ صمیمانه و پُرشور خصوصی؛ و پس از آن، من از زیباییِ طبیعت لذتی

Some Moments with Russell

Elaine Grand's interview with philosopher Bertrand Russell



TRANSLATED INTO PERSIAN by

AMIR KASHFI

You are free to download, copy, and share this electronic book with others.

However, it is illegal to sell this book, or change it in any way.

Contact us at a_drop_of_rain_50@yahoo.com.

FIRST EDITION
2012